

## قطب دوّم

### حضرت شیخ ابوعلی رودباری

سلطان تخت ارشاد مداری، مقرب حضرت باری، شیخ ابوعلی رودباری. نام شریفش احمد و فرزند محمدبن ابوالقاسم، اصل وی از رودبار<sup>۱</sup> از ولایات اصفهان است و نشو و نما یافتۀ بغداد و از ابناء وزراء بوده است. در نفحات آن جناب را از طبقه رابعه<sup>۲</sup> دانند. جنابش در علم ادب شاگرد تغلب و در حدیث شاگرد ابراهیم الجری و در فقه شاگرد ابوالعباس بن سریج و در طریقت مرید و سرسپرده جناب جنید بغدادی و مرشد شیخ ابوعلی کاتب بوده است. گویند روزی جناب جنید مجلس می گفت، گذر ابوعلی به مجلس جنید افتاد، این هنگام جنید با مردی می گفت: /سمع یا هذا. ابوعلی پنداشت وی را می گوید، بایستاد و گوش فراداشت. کلام جنید در دل وی جای گرفت و اثری که باید، کرد. فی المجلس هرچه در آن بود ترک گفت و بر طریقت اقبال نمود.

جنابش با بسیاری از مشایخ وقت صحبت داشته، از جمله شیخ ابوالحسن نوری، و ابوحمزه خراسانی و ابوحمزه محمد بن ابراهیم بغدادی و ابوبکر قطیفی و ابوعمرو دمشقی. وی تربیت کلی و کمال معنوی را از انفاس قدسیه جناب جنید یافت و بالاخره به سمّت خلیفه الخلفائی و جانشینی آن جناب نایل آمده، پس از وی بر اریکه ارشاد متمکن گردید، مدتی در بغداد به وظیفه هدایت و ارشاد عباد مشغول و آخر عمر به مصر عزیمت فرمود و در آن سرزمین بین سنوات سیصد و بیست تا سیصد و بیست و سه رحلت فرمود. مدت عمر آن جناب چون تولدش ضبط تذکره‌ها نیست، تعیین نشده است. مدت تمکن وی بر مسند ارشاد قرب بیست و چهار سال بوده است، خلیفه الخلفاء و جانشین وی جنای شیخ ابوعلی کاتب است.

### معاصرین آن جناب از مشایخ و عرفا:

- ۱- شیخ ابوالحسن نوری،
- ۲- ابوحمزه خراسانی،
- ۳- شیخ ابوالقاسم نصرآبادی،
- ۴- ابوبکر قطیفی،
- ۵- ابوالحسن السیوطی.

از وکلای اربعه:

۱- ابوجعفر محمد بن عثمان،

۲- ابوالقاسم حسین بن روح.

### از علماء و فقها:

۱- تغلب نحوی

۲- ابوالعباس بن سریق.

### از خلفاء:

۱- المكتفی بالله،

۲- محمد بن معتضد

۳- المقتدر بالله عباسی.

### از امراء:

۱- احمد بن امیر اسمعیل سامانی

۲- نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی.

شطری از فرمایشات آن جناب: *أَضِيقُ الشَّجُونَ مُعَاشِرَةَ الْأَصْدَادِ*<sup>[۱۳]</sup>. و هم فرمود: *فَضْلُ الْمَقَالِ عَلَى الْفِعَالِ مَنْقِصَةٌ وَ فَضْلُ الْفِعَالِ عَلَى الْمَقَالِ مَكْرَمَةٌ*<sup>[۱۴]</sup> و هم فرمود: *عَلَامَةُ إِعْرَاضِ اللَّهِ الْعَبْدَ أَنْ يَشْعَلَهُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ*<sup>[۱۵]</sup>. و فرمود: مریدی که از پنج روز گرسنگی بنالد، او را باید به بازار فرستاد تا گدائی کند. و گفت: تصوّف صفت قرب است بعد از کدورت بُعد. و گفت: خوف و رجاء چون دو بال مرغند، چون مرغ بایستد بالها بایستد و چون یکبال نقصان پذیرد دیگر بال نیز ناقص است، و چون مرد از هر دو بماند درجه شرک بود. و فرمود: حقیقت خوف آن است که با حق تعالی از غیر وی نترسی. و گفت: حق تعالی دوست دارد اهل همت را که اهل همت وی را دوست دارند. و فرمود که هم چنانکه حق تعالی بر انبیاء فریضه گردانید ظاهر کردن معجزات را، بر اولیاء فریضه کرد پنهان کردن مقامات و احوال را تا که چشم اغیار بر او نیفتد و کسی او را نبیند و نداند. فرمود: چون دل خالی گردد از حبّ دنیا و ریاست، در وی حکمت پدید آید و از نفس خدمت پدید آید و از روح مکاشفت، و بعد از این سه، چیزی پدید آید: دیدن صنایع او و مطالعه سرایر او و معامله دقایق او. و گفت: بنده خالی نیست از چهار نفس: یا نعمتی که موجب شکر بود یا نعمتی که موجب ذکر بود یا محنتی که موجب خیر بود یا زلّتی که موجب استغفار بود. و فرمود هر چیزی را واعظی است و واعظ دل حیاست.

هنگام وفات، سر شیخ در دامن خواهرش بود. چشم را باز کرد و گفت: درهای آسمان را باز کرده‌اند، بهشت‌ها آراسته‌اند که بر ما جلوه می‌کند، فرشتگان ندا می‌کنند تو را به جایی رسانیم که در خاطر نگذشته اما دل می‌گوید: بِحَقِّكَ لَا أَنْظُرُ إِلَىٰ غَيْرِكَ لَأَلَّ، عمری در انتظار بسر بردیم، برگ آن نداریم که برشوتی باز گردیم.

**شمه‌ای از کرامات آن جناب:** فرمود: وقتی درویشی به دعا درآمد و بمرد، وی را دفن می‌کردیم، چون خواستم روی وی را باز کنم و بر خاک نهم تا خدای بر غریبی او رحمت کند چشم باز کرد و گفت: مرا ذلیل می‌بینی پیش آنکه مرا عزیز کرده است؟ گفتم: یا سیدی پس از مرگ زنده ای؟ گفت: آری من زنده ام و محبتان خدا زنده باشند و من ترا ای رودباری یاری دهم. نوبتی در کنار دریا بود به وسوسه طهارت می‌کرد بادی آمد و دست و پای ترکید و خون می‌آمد. وی درمانده شده گفت: *الهی العافیة؟* آواز دادند که *العافیة فی العلم*، یعنی عافیت در علم شریعت است و ابتلای ترکیدن دست و پا بنا بر وسواسی است که در شریعت نیامده. هم وقتی به گرمابه رفت در جامه خانه چشمش به مرقعی افتاد. در فکر رفت که از درویشان که به گرمابه است چون در رفت، درویشی را دید بر سر امیر جوانی به خدمت ایستاده هیچ نگفت. چون آن جوان برخاست، درویش آب بر وی بریخت و خدمت کرد و چون غسل کرد خشک آورد. آن جوان بیرون رفت. درویش نیز برفت. شیخ همچنان به نظاره بایستاد. درویش جامه بر آن جوان افکند. گلاب بر وی افشاند. عود بسوخت. مروحه گرفت و او را باد می‌زد. آئینه پیش رویش بداشت. هرچه خدمت کرد، آن جوان قطعاً در وی ننگریست و برخاست که بیرون رود. درویش را صبر به اتمام رسید، گفت ای جوان چه باید کرد تا تو به من نگری؟! گفت بمیر که برهی و به تو بنگرم! درویش بیفتاد و بمرد! آن جوان برفت، ابوعلی فرمود تا درویش را به خانقاه بردند کفن و دفن کردند، پس از مدتی شیخ به حج رفت آن جوان را در بادیه دید مرقع پوشیده گفت تو آن جوان نیستی که درویش را بکشتی؟ گفت منم، ای شیخ آن خطائی بود که بر من برفت، شیخ فرمود: اینجا چون افتادی؟ گفت آن شب به خواب رفتم درویش را در خواب دیدم که گفتم بمردم و هم بر من ننگریستی؟! از خواب درآمد توبه کردم و بر گور وی رفته موی ببریدم و مرقع پوشیدم.

---

۱۱ - آقای شیروانی در بستان السیاحه نوشته‌اند: رودبار اصفهان در کنار زنده رود و شیخ ابوعلی که یکی از مشایخ سلسله علیه است، از همین جا بوده و در آن قریه که مشهور به «ده بوعلی» است مدفون است و آن از قراء لنجانست.

۱۲ - منظور از طبقات مصطلح اهل سیر این طبقات است: ۱- طبقه اصحاب حلقه؛ ۲- تابعین اصحاب طبقه؛ ۳- تابعین تابعین طبقه؛ ۴- دیگران.

۱۳ - سخت ترین زندانها معاشرت با ناجنس است.

۱۴ - زیادتی گفتار بر کردار نقص است و زیادی کردار بر گفتار کرامت.

۱۵ - علامت اعراض خدای از بنده، مشغول کردن بنده است به چیزی که نافع حالش نیست.

۱۶ - قسم به حق تو که نظر به غیر تو نکنم.